

## بررسی مالکیت قصاص و دیه از منظر فقه امامیه و اهل سنت

علی احمد محسنی<sup>۱</sup>

### چکیده

قصاص در شریعت اسلامی به‌عنوان مجازات قتل عمد و دیه به‌عنوان مجازات قتل خطا، تشریح شده است. در این مقاله، «مالکیت بدوی حق قصاص و دیه»، با استفاده از روش تحقیق تحلیلی - توصیفی و با رویکرد تطبیقی بررسی شده است. سؤال اصلی تحقیق این است که «از منظر فقه امامیه و اهل سنت، مالکیت بدوی حق قصاص و دیه، متعلق به مجنی علیه است یا ورثه». در این موضوع، حداقل سه قول وجود دارد. مشهور فقهای امامیه و جمهوری فقهای اهل سنت، بر این باورند که مالک بدوی قصاص و دیه مجنی علیه است، ولی این مالکیت لحظه‌ای و آنی است و سپس به‌صورت قهری به ورثه منتقل می‌شود. برخی از مذاهب اهل سنت و فقهای معاصر امامیه، قائل به مالکیت بدوی حق قصاص و دیه برای ورثه هستند. درحالی‌که گروه دیگر بین حق قصاص و دیه، تفصیل قائل شده و بر این باورند که قصاص حق ورثه و دیه حق مجنی علیه است. بر اساس یافته‌های این تحقیق، نظریه مالکیت بدوی ورثه ضمن اینکه از قوت و استحکام بیشتری برخوردار است، با مقتضیات زمان نیز مطابقت بیشتری دارد.

**کلیدواژه‌ها:** قصاص، دیه، مالکیت بدوی، فقه امامیه، فقه اهل سنت

---

۱. مدرس مدرسه علمیه جعفریه - هرات، دانشجوی طلب معالجوی، پوهنتون جامی، هرات، افغانستان  
ایمیل: [aliahmadmohseni906@gmail.com](mailto:aliahmadmohseni906@gmail.com)



## مقدمه

در فقه و شریعت اسلامی جرائم به چهار دسته کلی حدود، قصاص، دیات و تعزیرات تقسیم می‌گردد. حدود به آن دسته از جرائم گفته می‌شود که از طرف شارع برای مرتکبان آن‌ها مجازات مشخصی پیش‌بینی شده و علاوه بر شرایط دیگر، حق استیفای آن به حاکمیت اختصاص دارد. تعزیرات نیز به دو دسته تعزیرات منصوص و غیر منصوص قابل تقسیم است، ولی به صورت کلی به آن دسته از جرائمی اطلاق می‌گردد که صلاحیت تعیین نوع و میزان مجازات آن‌ها را شارع مقدس به حاکم شرع واگذار نموده است. وجه مشترک حدود و تعزیرات در این است که هر دو از جمله مجازات‌های حکومتی اطلاق می‌شود و معمولاً جنبه حق الهی در آن‌ها برجسته‌تر است؛ اما قصاص و دیات مجازات‌هایی است که جنبه حق الناس آن برجسته بوده و بر اساس رأی مشهور فقهای اسلامی، بدون مطالبه، حاکم شرع حق اجرا و تطبیق آن را ندارد، مگر در مواردی که خود حاکم شرع، ولی دم محسوب شود. با این تفاوت که قصاص در جرائم عمدی و دیه در جرائم غیر عمدی اعم از شبه عمد و خطای محض کاربرد دارد.

قصاص و دیه یکی از نهادهای کیفری است که تاکنون دانشمندان حقوق و فقها از ابعاد مختلفی پیرامون آن بحث کرده و پژوهش‌های متعددی نیز در این زمینه صورت گرفته است؛ اما یکی از جنبه‌های این مسئله که تاکنون مورد غفلت بوده یا کمتر به تحلیل آن پرداخته شده، بحث مالکیت دیه و قصاص است. دیه و قصاص در یک نگاه کلی به دو صورت قابل تصویر است. یکی دیه و قصاص در جرائم علیه اعضای بدن انسان. در این صورت، بدون تردید شخص مجنی علیه مالک قصاص و دیه محسوب می‌شود؛ زیرا ضرر ناشی از جنایت متوجه مجنی علیه است و او نیز صلاحیت دارد که جبران و مقابله به مثل این جنایت را مطالبه نماید یا جانی را عفو کند. دیگر بحث قصاص و دیه نفس است. مسئله‌ای که در این خصوص وجود دارد این است که مجنی علیه تا زمانی که زنده است، حق دیه نفس و قصاص به وی تعلق نمی‌گیرد. لذا نمی‌تواند در زمان حیات خود آن را مطالبه نماید. زمانی که



قصاص و دیه تحقق پیدا می‌کند، دیگر مجنی علیه جنایت زنده نیست تا بتواند این حق را مطالبه و استیفا نماید. پس سرنوشت مطالبه جبران ضرر ناشی از جنایت چه می‌شود. مشهور فقهای امامیه و اهل سنت در این خصوص بر این باورند که ورثه مقتول حق مطالبه دیه و قصاص را دارند؛ اما مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که این حق چگونه به ورثه رسیده است؟ آیا قصاص و دیه ابتدا به ورثه تعلق می‌گیرد و مالکیت آن مربوط به ورثه است یا پس از اینکه به مجنی علیه تعلق گرفت، مانند سایر اموال و دارایی‌های او، به صورت قهری به ورثه منتقل می‌شود؟ مشهور فقهای امامیه و اهل سنت مالکیت ابتدایی قصاص و دیه را متعلق به مجنی علیه دانسته و قائل به انتقال قهری آن به ورثه است.

پژوهش حاضر در پی آن است که با استفاده از روش تحقیق تحلیلی - توصیفی و با رویکرد مطالعات تطبیقی به بررسی این مسئله پردازد که از منظر فقه امامیه و اهل سنت، مالکیت بدوی قصاص و دیه به مجنی علیه تعلق می‌گیرد یا ورثه؟ به نظر می‌رسد در خصوص مالکیت دیه و قصاص حداقل سه دیدگاه قابل بحث باشد: یکی دیدگاه مشهور فقهای امامیه و اهل سنت که مجنی علیه را مالک بدوی قصاص و دیه دانسته، قائل به انتقال آن به صورت «اناً ما» به ورثه است. دوم دیدگاهی که ورثه را مالک بدوی قصاص و دیه می‌داند. سوم تفصیل بین این که قصاص را حق ورثه و دیه را حق مجنی علیه بدانیم. برای تبیین این مسئله ابتدا مفاهیم کلیدی پژوهش و سپس دیدگاه‌های سه‌گانه فقها را به صورت تطبیقی بررسی می‌کنیم.

### ۱. مفاهیم

قبل از اینکه وارد بحث مالکیت دیه شویم، لازم است مروری بر مفهوم دیه و قصاص داشته باشیم که منظور از دیه و قصاص چیست تا فهم بهتری از مالکیت آن به دست آوریم. از همین رو در این قسمت ابتدا مفهوم دیه و سپس مفهوم قصاص را از منظر فقه امامیه و اهل سنت بررسی می‌کنیم.



## ۱-۱. مفهوم دیه

واژه دیه از نظر تحلیل لغوی، مصدری است که به معنای اسم مفعول استعمال می‌شود. از این رو دیه به معنای آنچه ادا می‌شود، به کار می‌رود. برخی کتب لغت نیز از طریق ذکر واژگان معادل به بیان معنای آن پرداخته‌اند. از این رو تعابیری چون حق القتیل یا بدل النفس را به کار برده‌اند. واژه‌های دیگری نیز به معنای دیه به کار رفته است؛ اما به لحاظ اصطلاحی فقهای امامیه به معنای لغوی آن اکتفا نموده، تعریف اصطلاحی واحدی از آن ارائه نکرده، صرفاً به بیان موجبات و موارد آن پرداخته‌اند. فاضل مقداد از فقهای متقدم شیعه دیه را بدل نفس دانسته است. (السیوری، ۱۴۰۴، ج ۴: ۴۶۱) برخی دیگر از فقهای امامیه در خصوص تعریف دیه بر این باورند که دیه مالی است که به سبب جنایت غیر عمدی واجب می‌گردد، اعم از اینکه جنایت بر نفس انسان باشد یا اعضای آن که ممکن است اندازه آن از طرف شارع تعیین شده باشد یا نشده باشد. در صورتی که میزان آن معین باشد، اصطلاح دیه و در صورتی که میزان آن تعیین نشده باشد، اصطلاح ارش به کار می‌رود. (شهید ثانی، ۱۳۹۹، ۲: ۴۸۹؛ طباطبایی، ۱۳۷۰، ۲: ۵۳۰) هر چند این تعریف از جهاتی قابل مناقشه است؛ اما از آنجا که هیچ‌کدام از تعریف‌های ارائه‌شده، تعریف حقیقی نیست، بلکه تعاریف شرح الاسمی محسوب می‌شود، لذا به نظر می‌رسد، تعریف فوق نسبت به سایر تعاریف کامل‌تر باشد.

فقهای شافعی در تعریف دیه گفته‌اند که مالی است که به سبب جنایت به مجنی علیه یا ولی او پرداخته می‌شود. (انصاری، بی‌تا، ۲: ۱۳۶؛ شربینی، ۱۳۷۳، ۴: ۵۳) فقهای حنفی نیز در تعریف دیه گفته‌اند که مالی است که به عوض جان پرداخت می‌شود و تفاوت آن با ارش در این است که ارش در مقابل عضو است و دیه در مقابل نفس. از نظر فقهای حنفی دیه مالی است که در مقابل تلف حاصل شده از جنایت پرداخت می‌گردد، نه در برابر ارتکاب جنایت. بنابراین دیه در جرائم خطایی است و در جرائم خطایی، مجرم قابل سرزنش نیست، بلکه هدف از تشریح دیه، جلوگیری از هدر رفتن خون انسان مسلمان است. (سرخسی، بی‌تا، ۲۶: ۵۹؛ مودود الموصلی،

بی‌تا، ۵: ۵۸)

قرطبی از فقهای مالکی نیز در تعریف دیه گفته است «دیه مالی است که به‌عنوان عوض از خون کشته‌شده به بازماندگان او پرداخت می‌شود». (قرطبی، ۱۹۶۵، ۵: ۳۱۵) ابن قدامه از فقهای حنبلی نیز دیه را جبران چیزی که فوت شده دانسته و بر این باور است که لازم نیست دیه از همان جنسی باشد که نزد جانی موجود است، بلکه می‌توان آن را مال دیگری و از جنس دیگری نیز پرداخت نمود؛ (ابن قدامه، بی‌تا، ج ۹: ۵۱۸) زیرا آنچه در ماهیت جبران خسارت دخالت دارد، همان جبران مافات است، نه چیزی بیشتر از آن.

در تعریف ارائه شده فوق، از سوی فقهای حنفی، نکاتی قابل تأمل است. نخست اینکه تفکیک قائل شدن بین دیه و ارش به نظر می‌رسد، درست نباشد؛ زیرا دیه در معنای عام شامل ارش نیز می‌شود. دوم اینکه فقهای حنفی دیه را در مقابل تلف قرار داده‌اند؛ یعنی اینکه بر ماهیت حقوقی و مدنی تأکید دارند. بر این اساس است که دیه صرفاً غرامت محسوب شده، صرف پرداخت آن به مجنی علیه مهم است؛ اما اینکه چه کسی آن را پرداخت نماید، مرتکب یا عاقله یا حتی شخص ثالث، اهمیتی ندارد. درحالی‌که اگر دیه را مجازات محسوب نماییم، لزوماً این مجازات باید بر خود مرتکب اعمال شود تا در آینده برای او پند و عبرت گردد و از ارتکاب مجدد جرم توسط جانی، جلوگیری نماید.

## ۲-۱. مفهوم قصاص

قصاص که در برخی منابع فقهی از آن به واژه «قود» تعبیر شده، از ماده «قصص» به معنای تبع گرفته شده است. برخی علمای لغت بر این باورند که قصاص بر وزن فعال به معنای پشت چیزی آمدن یا تعقیب کردن چیزی است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵: ۱۱) برخی با اشاره به وجه تسمیه قصه، گفته‌اند که قصص خبری است که پشت سرهم باشد. قصاص به معنای یکی از انواع مجازات در لغت به معنای پیامد خون است که گاهی از آن به واژه قود تعبیر می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۷۲) فراهیدی نیز قصاص را در صورتی که در مقابل نفس باشد، مترادف قود دانسته است.



(فراهیدی، ۱۴۱۴، ۵: ۱۹۷) برخی در خصوص وجه تسمیه قصاص بر این باورند که «وقتی از تعقیب خون و پیگیری جنایت در جریان باشد، قصاص اطلاق می‌شود؛ زیرا جانی معمولاً خود را مخفی می‌کند و درصدد لوث کردن خون و جنایتی است که مرتکب شده، از این رو از طرف اولیای مقتول و قانون، تحت تعقیب قرار می‌گیرد تا مجازات شود». (نوری، ۱۳۹۴: ۱۰)

فقها تعریفی اصطلاحی‌ای از قصاص ارائه نکرده، بلکه عموماً به موجبات قصاص پرداخته‌اند. شاید به این دلیل است که فقها نیز معنای لغوی قصاص را مدنظر داشته‌اند؛ زیرا یکی از معنای لغوی که برای قصاص ذکر کرده‌اند، مجازات کردن، مکافات و پاداش و مقابله به مثل است که در خصوص قصاص نیز صدق می‌کند. چنانکه صاحب جواهر نیز در تعریف مختصری از قصاص چنین آورده است: «بالکسر فعال من قص اثره إذا تتبعه، والمراد به هنا استيفاء أثر الجنایة من قتل أو قطع أو ضرب أو جرح، فکان المقتص يتبع أثر الجنایة فيفعل مثل فعله، ويقال: اقتص الأمر فلانا من فلان إذا اقتص له منه». (نجفی، ۱۳۶۳، ۴۲: ۷) آیت الله سبحانی نیز در کتاب قصاص به تعریف لغوی آن اکتفا نموده و چیزی را بر آن نیفزوده است. (سبحانی تبریزی، بی تا، ۱: ۱۱) از همین رو در قرآن نیز هرجا واژه قصاص به کار رفته معمولاً بر معنای لغوی آن حمل شده است. (غنوی، ۱۳۹۷: ۹) برخی از فقها، قصاص را استیفای اثر جنایت جانی تعریف نموده و آن به معنای مجازاتی دانسته‌اند که بر جانی تحمیل شده و مثل کاری را که کرده در باره‌اش اجرا کنند. (حلی، ۱۳۷۴: ۴۵۵) لذا می‌توان نتیجه گرفت که منظور از قصاص در فقه و حقوق کیفری واکنش یا مقابله به مثل عمل مجرم است که می‌تواند در مقابل نفس یا عضو باشد. در فقه اسلامی قصاص، مجازات قتل عمدی است که هرکدام از قاتل، مقتول و فعل مجرمانه دارای شرایط خاصی باشد. (عشوری و خوشناموند، ۱۳۹۵: ۴۵)

## ۲. قصاص و دیه حق مجنی علیه

مشهور فقهای امامیه و جمهور فقهای اهل سنت بر این باورند که قصاص و دیه



حق بدوی مجنی علیه است. لذا برخی تصریح کرده‌اند که: «حق قصاص نفس، بالذات به ولی یا اولیای دم متعلق می‌باشد و مجنی علیه حقی ندارد تا اذن وی مسقط قصاص باشد». (آقای نیا و عالمی طامه، ۱۳۹۰: ۱۱۷) صاحب جواهر از فقهای امامیه در خصوص اینکه قصاص و دیه حق بدوی مجنی علیه است، هرچند تصریح نکرده؛ اما از فحوای کلامش چنین استنباط می‌گردد که ایشان نیز قصاص و دیه را حق بدوی مجنی علیه می‌داند. آنجا که در بیان حکم کسی که دیگری را امر می‌کند تا او را به قتل برساند، چنین می‌فرماید: «لوقال کامل لآخر مثلاً اقتلنی أو لأقتلنک لم یسغ القتل بلا خلاف بل ولا إشکال لأن الإذن لا ترفع الحرمة الحاصلة من نهی المالك الحقيقي ولكن لو أتم و باشر لم یجب القصاص عند الشیخ فی محکی المبسوط والفاضل فی التلخیص والارشاد، بل فی المسالک أنه الأشهر لأنه أسقط حقه بالاذن فلا یتسلط الوارث الذی هو فرع علی المقتول. ومنه ینقدح عدم الدیة حینئذ لتی تنتقل من المیت ولو فی آخر جزء من حیاته إلی الوارث لا ابتداء، بدلیل نفوذ وصایاه وقضاء دیونه منها، إذ لو كانت للوارث ابتداء لم یکن كذلك». (نجفی، ۱۳۶۳، ج ۴۲: ۵۳).

مرغینانی از فقهای حنفی، در این خصوص چنین تصریح کرده است: «والقصاص یتحققه المقتول ثم یخلفه وارثه». (المرغینانی، بی تا، ۴: ۴۴۵) جمهور فقهای مالکی نیز قصاص و دیه را حق ورثه دانسته چنین آورده‌اند: «وَإِخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي الْمَقْتُولِ عَمْدًا إِذَا عَفَا عَنْ دَمِهِ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ هَلْ ذَلِكَ جَائِزٌ عَلَى الْأَوْلِيَاءِ؟ وَكَذَلِكَ فِي الْمَقْتُولِ خَطَأً إِذَا عَفَا عَنِ الدِّيَةِ، فَقَالَ قَوْمٌ: إِذَا عَفَا الْمَقْتُولُ عَنْ دَمِهِ فِي الْعَمْدِ مَضَى ذَلِكَ، وَمِمَّنْ قَالَ بِذَلِكَ مَالِكٌ، وَأَبُو حَنِيفَةَ وَالْأَوْزَاعِيُّ، وَهَذَا أَحَدُ قَوْلَيْ الشَّافِعِيِّ... وَعُمْدَةٌ الْجُمْهُورُ أَنَّ الشَّيْءَ الَّذِي جُعِلَ لِلْوَلِيِّ إِنَّمَا هُوَ حَقُّ الْمَقْتُولِ، فَتَابَ فِيهِ مَنْابَهُ، وَأُقِيمَ مَقَامُهُ، فَكَانَ الْمَقْتُولُ أَحَقَّ بِالْخِيَارِ مِنَ الَّذِي أُقِيمَ مَقَامُهُ بَعْدَ مَوْتِهِ. وَقَدْ أَجْمَعَ الْعُلَمَاءُ عَلَى أَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى: «فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ» أَنَّ الْمُرَادَ بِالْمُتَصَدِّقِ هَاهُنَا هُوَ الْمَقْتُولُ يَتَصَدَّقُ بِدَمِهِ». (القرطبي، ۱۳۲۵، ۴: ۱۸۵) فقهای شافعی نیز قصاص و دیه را حق مجنی علیه دانسته در این خصوص چنین آورده‌اند: «وقد نُسِبَ التَّخْرِيجُ إِلَى

الإمام سهل الصعلوكي، وتوجيه الوجوب بأن القصاص أيضاً يثبت للورثة ابتداءً وبأن القتل لا يباح بالإذن، فأشبهه إذن المرأة في الزنا، ومطاوعتها لا تسقط الحد ولو قال: اقطع يدي، فقطعها، فلا قصاص ولا دية؛ لأنه إتلاف مأذون فيه، فصار كما أو أتلّف ماله بإذنه، وقد يقتضى المعنى الثانى فى توجيه وجوب القصاص على الطريق الثانى تخريج خلاف فيه». (الرافعى القزوينى، ۱۴۱۷، ۱۰: ۱۴۳) فقهاى حنبلى نيز قصاص و ديه را حق مجنى عليه دانسته‌اند. ابن قدامه از فقهاى اين مذهب در اين زمينه چنين آورده است: «وَإِذَا عَفَا عَنْ الْقَاتِلِ مُطْلَقًا، صَحَّ، وَلَمْ تَلْزَمْهُ عُقُوبَةٌ. وَبِهَذَا قَالَ الشَّافِعِيُّ، وَإِسْحَاقُ، وَابْنُ الْمُنْذِرِ، وَأَبُو ثَوْرٍ. وَقَالَ مَالِكٌ، وَاللَّيْثُ، وَالْأَوْزَاعِيُّ: يَضْرَبُ، وَيَحْبَسُ سَنَةً. وَلَنَا، أَنَّهُ، إِنَّمَا كَانَ عَلَيْهِ حَقٌّ وَاحِدٌ، وَقَدْ أَسْقَطَهُ مُسْتَحِقُّهُ، فَلَمْ يَجِبْ عَلَيْهِ شَيْءٌ آخَرَ، كَمَا لَوْ أَسْقَطَ الدِّيَةَ عَنِ الْقَاتِلِ خَطَأً». (ابن قدامة، ۱۳۸۸، ۸: ۳۵۵)

برخى مدعى است كه ظهور عرفى ادله قصاص، بيانگر آن است كه قصاص حق ذاتى مجنى عليه است و پس از مرگ مجنى عليه و در آخرين لحظه حيات به صورت قهرى به وارث منتقل مى شود. لذا «رجوع به وارث فقط به جهت عدم امكان رجوع به مورث (به مجنى عليه) به دليل وقوع موت صورت مى گيرد». (فاضل لنكرانى، ۱۴۲۱: ۷۳) دليلى كه براى اثبات اين ادعا ارائه شده اين است كه هم نص و هم اجماع فقها، ابراء مريض به طبيب را جايز مى دانند. توضيح مطلب اينكه اصل آن است كه قصاص و ديه حق مجنى عليه است. لذا در مواردى كه دليل قطعى بر تخصيص اين اصل وجود نداشته باشد، بايد آن را به مورد غالب حمل كرد. به بيان ديگر در قتل عمد، ديه بدل قصاص است. زمانى كه مريض بتواند قبل از عمل داکتر، حق اخذ ديه را ساقط نمايد، پس حق قصاص را نيز بايد به طريق اولى بتواند ساقط نمايد. بنابراین اگر مجنى عليه حق اسقاط قصاص را دارد، پس نتیجه مى گيريم كه لزوماً بايد قصاص ملك مجنى عليه باشد و الا اسقاط او نافذ نخواهد بود. (حسينى شيرازى، ۱۴۰۹، ۸۹: ۷۸) حالا بر فرض كه بپذيريم، قصاص و ديه ملك بدوى مجنى عليه است، مسئله ديگرى كه مطرح مى شود اين است كه اين ملك چگونه به وارث منتقل مى شود؟





در پاسخ به مسئله فوق دیدگاه‌ها و نظریات مختلفی مطرح شده است؛ اما قبل از اینکه پاسخ این مسئله را بیان کنیم، لازم است ماهیت قصاص و دیه و نحوه انتقال و اسقاط آن‌ها را بررسی کنیم.

## ۱-۲. اسقاط و انتقال‌پذیری قصاص و دیه

در خصوص ماهیت قصاص و دیه، برخی بر این باورند که قصاص و دیه هم حق است هم تکلیف. اگر از جنبه حق بودن بررسی شود، هم قابل نقل است و هم قابل انتقال. بسیاری از فقها هم به این مسئله تصریح کرده‌اند؛ اما اگر آن را تکلیف بدانیم و از این زاویه بررسی کنیم، دیه قابل نقل و انتقال نیست. مشهور فقهای امامیه قصاص و دیه را حقی دانسته‌اند که همانند حق خیار قابل نقل و انتقال است. «و این امر از لسان دلیل «ماترک المیت من حق فهو للوارث» استفاده می‌شود. در مورد انتقال به واسطه ارث، از آنجاکه معنای آن این است که وارث در مقام مورث باشد، لذا چنین انتقالی به واسطه ارث در مورد حق قصاص و دیه مانعی ندارد؛ زیرا انتقال قهری بدین صورت است که اراده دارنده حق قصاص در آن نقشی ندارد، بلکه قهراً حاصل می‌شود. حق قصاص ابتدا و به صورت جداگانه و انحلالی از سوی مجنی علیه به وراثت می‌رسد». (سمیعی زفرقندی و توجهی، ۱۳۹۹: ۳۲۵) «به‌طورکلی طبع حق اقتضای جواز اسقاط و نقل آن را دارد چرا که مفروض آن است که صاحب حق مسلط بر آن است، لذا منع در آن یا تعبدی است یا قصوری در کیفیت جعل است». (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۰، ۱: ۵۶) به تعبیر دیگر، قابلیت نقل و انتقال به‌عنوان یکی از خصوصیات و ویژگی‌های حق به شمار می‌رود، منتهی این قابلیت در صورتی است که با ادله خاص منتفی نشده باشد، یا دلیل خاصی بر اختصاص حق به شخص ذی حق وجود نداشته باشد. در این موارد فوق، قابلیت نقل و انتقال ثابت است.

## ۲-۲. نحوه انتقال حق قصاص

حق گاهی از طریق نقل و گاهی از طریق انتقال از صاحب حق به شخص دیگر منتقل می‌شود. منظور نقل حق آن است که فرایند انتقال طبق اراده و خواست صاحب



حق صورت می‌گیرد. درحالی‌که در انتقال، اراده صاحب حق دخالت نداشته و حق به اسباب قهری از صاحب حق به شخص دیگر منتقل می‌گردد. نقل قهری نیز به دو صورت قابل تصور است؛ یکی انتقال در زمان حیات صاحب حق که به وسیله حکم مقام قضایی صورت می‌گیرد. مستند این نوع انتقال قاعده فقهی «الحاکم ولی من لا ولی له» است که اراده حاکم به صورت قهری جایگزین اراده صاحب حق می‌شود. دوم انتقال پس از حیات از طریق ارث. این نوع انتقال زمانی تحقق پیدا می‌کند که صاحب حق حیات نداشته باشد و ورثه در تمام حقوق جانشین او شده باشند. (سمیعی زفرقندی و توجهی، ۱۳۹۹: ۳۱۹) پس حق قصاص و دیه نیز یکی از مواردی است که بدو به مجنی علیه تعلق گرفته، بعداً به صورت قهری به ورثه منتقل می‌شود، ولی مسئله اصلی این است که چطور و چه زمانی این حق از مجنی علیه به ورثه منتقل می‌شود؟ در پاسخ به این مسئله، یکی از مسائلی که در کلام فقها مطرح شده، انتقال «آناً ما» حق قصاص و دیه است. بدین صورت که در آخرین لحظات حیات مجنی علیه که حق قصاص و دیه برای او ثابت شده، آناً این حق به ورثه منتقل می‌گردد.

در خصوص انتقال حق به صورت «آناً ما» فقها توضیحی ارائه نکرده‌اند؛ اما شیخ انصاری این مسئله را در بحث بیع آورده و در برخی از صور بیع قائل به ملکیت آناً ما قبل از انتقال شده است. (انصاری، ۱۴۱۱، ۱: ۴۹۰) بنابراین «می‌توان قائل به ملکیت حق قصاص یا دیه لحظه‌ای پیش از مرگ مجنی علیه شد که بعد با مرگ او به ولی دم منتقل می‌شود. در این صورت، چون اقتضای ملکیت مجنی علیه با ایراد جنایت حاصل شده است، وی حق اسقاط قصاص را هر چند به صورت ضمنی با اذن به قتل خود خواهد داشت». (آقایی نیا و عالمی طامه، ۱۳۹۰: ۱۲۳) ایرادی که ممکن است بر مسئله انتقال قهری حق قصاص به ورثه مطرح شود، این است که اصولاً نقل و انتقال در اموال و حقوق مالی است. از آنجا که قصاص یک حق مالی نیست، لذا امکان انتقال آن وجود ندارد؛ (سند بحرانی، ۱۴۲۸: ۱۲) اما امروزه با توسعه بحث حقوق معنوی به نظر می‌رسد این ایراد قابل مناقشه است؛ زیرا در این مسائل عرف



حاکم است و عرف انتقال قهری و حتی قراردادی حق را به دیگری می‌پذیرد.

### ۳. قصاص و دیه حق ورثه

مقابل دیدگاه مشهور فقها که قصاص و دیه را حق مجنی علیه دانسته و قائل به انتقال قهری آن به ورثه است، دیدگاه دیگری وجود دارد که قائل به مالکیت بدوی قصاص و دیه برای ورثه است. بر اساس این دیدگاه قصاص حق انحصاری ورثه است. لذا عفو و گذشت مجنی علیه قبل از ارتکاب جنایت، در آن تأثیری ندارد. در این میان آیت الله خویی از مراجعی است که حق قصاص را متعلق به ولی دانسته و تصریح می‌کند: «حق قصاص (نفس) حقی است که برای ولی دم ثابت است». (خویی، ۱۳۹۶، ۲: ۱۳۳) در میان فقهای اهل سنت نیز گروهی بر این باورند که قصاص و دیه حق ولی دم است. لذا عفو و گذشت مجنی علیه تأثیری در سقوط آن ندارد. بر اساس یکی از اقوال مذهب شافعی، قصاص حق ولی دم است و مجنی علیه در آن حق ندارد. به دلیل اینکه «أَنَّ اللَّهَ خَيْرَ الْوَالِي فِي ثَلَاثٍ: إِمَّا الْعَفْوُ، وَإِمَّا الْقِصَاصُ، وَإِمَّا الدِّيَّةُ. وَذَلِكَ عَامٌّ فِي كُلِّ مَقْتُولٍ سِوَاءَ عَفَا عَنْ دَمِهِ قَبْلَ الْمَوْتِ أَوْ لَمْ يَعْفُ» (القرطبي، ۱۴۲۵، ۴: ۱۸۵)

قائلین به ثبوت مالکیت بدوی قصاص و دیه به ورثه دلایلی مختلفی را برای اثبات دیدگاه خود مطرح کرده‌اند که در ذیل مهم‌ترین موارد آن را بررسی می‌کنیم:

#### ۱-۳. تمسک به مفاد آیه شریفه ۳۳ سوره اسرا

برخی با استناد به این آیه که می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»، (اسرا: ۳۳) قصاص و دیه را حق ورثه دانسته‌اند. برخی از فقهای امامیه به این مسئله تصریح کرده‌اند که مالکیت بدوی قصاص از آن ورثه است؛ زیرا ظاهر آیه فوق دلالت بر آن دارد که قصاص از ابتدا برای ولی دم جعل شده است. نه اینکه قصاص حق مجنی علیه باشد و از طریق ارث به صورت قهری به ورثه منتقل شود. (اصفهانى، ۱۴۱۸، ۵: ۲۵۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۹: ۵۴) در نظریه فقهای اهل سنت نیز، استدلال به این



آیه مهم‌ترین دلیل قلمداد شده است. در حالی که برخی به این مسئله اشکال نموده و به این عقیده‌اند که استدلال به این آیه برای اثبات مالکیت بدوی حق قصاص برای ورثه، ناتمام و قابل مناقشه است؛ زیرا «آیه مذکور فقط در مقام جعل سلطنت برای اولیای دم به جهت قصاص قاتل پس از مرگ مجنی علیه است؛ به عبارت دیگر، ممکن است آیه شریفه گویای این نکته باشد که پس از کشته شدن مجنی علیه، فقط ولی دم حق قصاص دارد، در خصوص پیش از تحقق مرگ، به طور کلی ساکت باشد». (آقای نیما و عالمی طامه، ۱۳۹۰: ۱۲۲) برخی بر این باورند که «در خصوص آثار حق قصاص در حالت کلی می‌توان گفت ظهور آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا»، دلالت بر عمومیت سلطنت و اختیارات اولیای دم داشته و این کلیت و جامعیت سلطنت، اعم از قصاص و دیه است. بنابراین منحصر ساختن قلمرو اولیای دم به قصاص و محدود ساختن دامنه اختیارات و حقوق آن‌ها، امری است که از آیه برداشت نمی‌شود». (سمیعی زفرقندی و توجهی، ۱۳۹۹: ۳۱۸)

### ۲-۳. استناد به حدیث نبوی

ممکن است برخی به خاطر حدیث نبوی منقول از منابع اهل سنت، قائل به تعلق بدوی قصاص به ولی دم شوند. متن حدیث چنین است: «من قتل له قتیل فهو بخیر النظرین اما ان یودی و اما ان یقاد». (بیهقی، بی تا، ۸: ۵۲) در این حدیث نیز قصاص حق ورثه دانسته شده است. هر چند که اشکالی به آیه فوق وارد بود، در این خصوص نیز ممکن است مطرح شود. توضیح اینکه حدیث صرفاً مسئله استیفای قصاص را مطرح می‌کند. لذا در خصوص این که مالکیت بدوی قصاص متعلق به ورثه است یا مجنی علیه، ساکت است.

### ۳-۳. منوط بودن قصاص به مرگ

یکی دیگر از دلایلی که طرفدارانی نظریه مالکیت بدوی قصاص برای ورثه مطرح کرده‌اند، این است که طبق رأی مشهور فقهای امامیه و جمهوری فقهی اهل سنت، قصاص مجازاتی است که در مقابل نفس تشریح شده است. لذا تا زمانی که مجنی



خودش زنده باشد، حق قصاص منتفی است؛ زیرا موجب قصاص از حاق نفس محترمه است؛ یعنی پس از آنکه زحق نفس تحقق پیدا کرد، مجازات قصاص فعلیت پیدا می‌کند. لذا تا زمانی که مجنی علیه در قید حیات باشد، بحث قصاص منتفی است و پس از فوت مجنی که تازه حق قصاص ثابت می‌شود، دیگر مجنی حیات ندارد تا بتواند حق قصاص داشته باشد. توضیح اینکه بعد از فوت، مجنی علیه دیگر اهلیت برای دارا شدن حق را ندارد. پس چگونه مالک حق می‌شود تا این حق بعداً به ورثه منتقل شود. لذا برای رفع این مشکل، راه عقلانی و منطقی آن است که ابتدا ورثه را مالک قصاص و دیه بدانیم. (آقایی نیا و عالمی طامه، ۱۳۹۰: ۱۲۳)

#### ۳-۴. صحت عفو جانی قبل از فوت مجنی علیه توسط ورثه

یکی از مهم‌ترین دلایلی که برخی از فقهای اهل سنت در این خصوص مطرح کرده‌اند، این است که ورثه می‌تواند جانی را قبل از فوت مجنی علیه، عفو نماید. اگر قصاص و دیه را حق ورثه ندانیم، امکان ندارد چنین عفوی صحت داشته باشد. از همین رو، لازمه صحت عفو قبل از فوت مجنی علیه، آن است که قائل به مالکیت بدوی ورثه باشیم. (زید بن عبدالکریم، ۱۴۱۰: ۱۸۴)

#### ۳-۵. عدم تأثیر اذن جنایت

یکی از دلایلی که برخی از فقهای شافعی در خصوص مالکیت بدوی حق قصاص و دیه برای ورثه مطرح کرده‌اند، عدم تأثیر اذن جنایت توسط مجنی علیه است. به عبارت دیگر اگر قصاص و دیه حق مجنی علیه باشد، باید با اذن و اجازه او ساقط گردد. در حالی که به اجماع فقهای امامیه و اهل سنت، اذن مجنی علیه تأثیر در سقوط قصاص و دیه ندارد. رافعی از فقهای شافعی در این خصوص چنین آورده است: «إذا قال: اقتلنی، و إلا قتلْتُک فهذا اذنُ منه فی القتلِ و إکراهٌ ولو تجرَّد الإذنُ فقتله المأذونُ له ففی وجوب الدیة قولان مبنیان علی أن الدیة تجب للورثة ابتداءً عقیب هلاک المقتول أو تجب للمقتول فی آخر جزءٍ من حیاته ثمَّ تَنقِلُ إلیهم إن قلنا بالأول وجبت ولم یؤثرُ إذنُه وإن قلنا بالثانی لم تجب». (الرافعی القزوینی، ۱۴۱۷، ۱۰: ۱۴۳)



### ۳-۶. حکمت و فلسفه قصاص تشفی خاطر است

برخی دیگر از فقهای اهل سنت در خصوص این که ورثه مالک بدوی قصاصند، چنین استدلال کرده‌اند که قصاص و دیه به خاطر تشفی است، درحالی که تشفی برای مجنی علیه معنا ندارد. پس لزوماً باید این مسئله حق ورثه باشد؛ زیرا این ورثه است که با قصاص یا دیه تشفی خاطر پیدا می‌کنند. (کاسانی، ۱۴۰۹، ۷: ۲۴۲) بنابراین قصاص و دیه باید حق بدوی ورثه باشد. البته باید توجه داشت که استدلال‌های از این دست، در فقه امامیه نه تنها مطرح نشده، بلکه هیچ نمی‌تواند به‌عنوان دلیل موردپذیرش واقع شود؛ زیرا این موارد در واقع جزء العله هستند نه علت تامه. لذا بر اساس آن‌ها نمی‌توان حکمی را ثابت نمود.

### ۴. قصاص حق ورثه و دیه حق مجنی علیه

دیدگاه سومی که در خصوص مالکیت بدوی قصاص و دیه می‌توان بدان اشاره نمود، تفصیل بین قصاص و دیه است. بدین صورت که قصاص را حق بدوی ورثه بدانیم و دیه را حق بدوی مجنی علیه. قرطبی از فقهای مالکی در این خصوص چنین آورده است: «وَأَمَّا اخْتِلَافُهُمْ فِي عَفْوِ الْمَقْتُولِ خَطَأً عَنِ الدِّيَةِ، فَقَالَ: مَالِكٌ وَالشَّافِعِيُّ وَآبُو حَنِيفَةَ وَجُمْهُورُ فُقَهَاءِ الْأَمْصَارِ: إِنَّ عَفْوَهُ مِنْ ذَلِكَ فِي ثُلُثِهِ إِلَّا أَنْ يَحِيزَهُ الْوَرِثَةُ، وَقَالَ قَوْمٌ: يَجُوزُ فِي جَمِيعِ مَالِهِ، وَمِمَّنْ قَالَ بِهِ طَاوُسٌ، وَالْحَسَنُ. الْجُمْهُورُ أَنَّهُ وَاهِبٌ مَالًا لَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ فَلَمْ يَجُزْ إِلَّا فِي الثُّلُثِ، أَصْلُهُ الْوَصِيَّةُ. وَعُمْدَةُ الْفِرْقَةِ الثَّانِيَةِ أَنَّهُ إِذَا كَانَ لَهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنِ الدَّمِ فَهُوَ أَحْرَى أَنْ يَعْفُوَ عَنِ الْمَالِ، وَهَذِهِ الْمَسْأَلَةُ هِيَ أَخْصُ بِكِتَابِ الدِّيَاتِ». (القرطبی، ۱۳۲۵، ۴: ۱۸۶) اینکه مجنی علیه حق وصیت بیشتر از ثلث دیه را ندارد، بدین معنا است که دیه حق ورثه است. همان‌گونه میت حق تصرف به سبب وصیت در متروکه را ندارد، حق تصرف در دیه را نیز نخواهد داشت. یکی از آرای مطرح شده در مذهب حنفی نیز قائل به این است که قصاص حق میت و دیه حق ورثه است: «وعن أبي حنيفة أن الإذن في القتل لا يسقط الدية، وسلم في الإذن في القطع السقوط، ولو أذن عبداً في القتل أو القطع، لم يسقط الضمان؛ لأنه حق



للسید، وفي القصاص إذا كان المأذون له عبداً وجهان». (الرافعی القزوینی، ۱۴۱۷، ۱۰: ۱۴۳)

### نتیجه گیری

مالکیت بدوی قصاص و دیه یکی از مباحثی است که تاکنون کمتر بدان توجه شده است. در حالی که توسعه جوامع بشری و آثار و نتایج مهمی که این بحث در پی دارد، از قبیل جواز یا عدم جواز قتل اوتانازی، مسئولیت و ضمان کسی که از روی ترحم دیگری را به قتل می‌رساند، بحث مسابقات خطرناک، درمان‌های خطرناک و... ضرورت پرداختن به این مسئله مهم فقهی را مبرهن می‌سازد. با توجه به سؤال و فرضیه پژوهش حاضر، از مجموع بررسی‌های آرای فقهای امامیه و اهل سنت، نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. بر اساس رأی مشهور فقهای امامیه و جمهور فقهای اهل سنت، مالک بدوی قصاص و دیه مجنی علیه است. لذا مجنی علیه می‌تواند مانند سایر حقوق در آن تصرفات مالکانه نماید، آن را اسقاط یا به دیگری منتقل نماید؛ اما این جواز اسقاط و انتقال مجوزی برای جواز قتل نفس یا مرگ از روی ترحم نمی‌گردد. مستند این رأی مالکیت بدوی قصاص و دیه عضو است که در آن بدون تردید و به اجماع فقهای مذاهب اسلامی، مجنی علیه مالک است. در مقام نقد و بررسی به نظر می‌رسد، رأی مشهور فقها قابل مناقشه باشد. به دلیل اینکه اولاً بین جنایت علیه نفس و جنایت علیه عضو تفاوت زیادی وجود دارد؛ در اولی مجنی علیه خود قادر با استیفای حق نیست و در دومی قادر به استیفای حق است. ثانیاً در جنایت علیه نفس، حق قصاص زمانی استقرار پیدا می‌کند که مجنی علیه فوت کرده باشد. لذا قبل از آن حقی وجود ندارد تا مجنی علیه مالک آن باشد. بعد از فوت مجنی علیه که تازه حق قصاص استقرار پیدا می‌کند، دیگر مجنی علیه اهلیت مالکیت را ندارد. ثالثاً اگر دیه و قصاص را حق بدوی مجنی علیه بدانیم، در صورتی که مجنی علیه اذن به قتل خود داده باشد، باید قائل به سقوط قصاص و دیه شویم، چون حقی که به مجنی علیه اختصاص داشته، با

اراده خودش ساقط شده است. در حالی که در این خصوص مشهور فقها اختلاف نظر دارند، به گونه‌ای که برخی قائل به اثبات قصاص، برخی قائل به اثبات دیه و برخی دیگر نیز قائل به سقوط قصاص و دیه هستند.

۲. برخی از فقهای معاصر امامیه از جمله آیت الله خوئی و تعدادی از فقهای شافعی ورثه را مالک بدوی حق قصاص و دیه دانسته‌اند. این گروه دلایلی را برای تأیید نظر خویش ارائه کرده‌اند که مهم‌ترین موارد عبارتند از: آیه ۳۳ سوره مبارکه اسراء که بر اساس آن ولایت بر قصاص و دیه صراحتاً حق ورثه دانسته شده است، نه مجنی علیه. روایتی که از طریق اهل سنت نقل شده، در آن صراحتاً قصاص و دیه را حق ورثه دانسته است. اینکه قصاص زمانی ثابت می‌شود که مجنی علیه فوت کرده باشد، ولی تا زمانی که زنده است، قصاص ثابت نیست تا بحث مالکیت آن مطرح باشد. اینکه ورثه می‌تواند در زمان حیات مجنی علیه، جانی را از قصاص و دیه عفو نمایند و چنین عفوی نافذ است؛ اما اذن و عفو مجنی علیه تأثیری در مسئولیت جانی ندارد یا حداقل مورد اختلاف فقها است. ضمناً فلسفه تشریح قصاص، تشفی خاطر است، در حالی که این مسئله نسبت به مجنی علیه معنا ندارد و صرفاً در خصوص ورثه معنا پیدا می‌کند.

۳. نظریه سومی که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت، تفصیل بین حق قصاص و دیه بود. بر اساس این دیدگاه قصاص حق ورثه است، چون جنبه تشفی خاطر در آن برجسته است و اصولاً به لحاظ عرفی امکان اینکه ملک مجنی علیه محسوب شود، دور از ذهن است؛ اما دیه چون بحث مالی است و امکان مالکیت احتمالی اموال وجود دارد. لذا مجنی علیه بدو مالک دیه می‌شود و سپس به طریق قهری مانند سایر اموال به ورثه منتقل می‌گردد.



## فهرست منابع

### قرآن کریم

۱. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دارالفکر.
۲. ابن قدامه، عبدالله، (۱۳۸۸)، المغنی، قاهره: مکتبه القاهره.
۳. انصاری، ابو یحیی زکریا، (بی تا)، فتح الوهاب فی شرح منهج الطلاب، بیروت: دارالمعروفه.
۴. انصاری، مرتضی، (۱۴۱۱)، مکاسب، قم: منشورات دارالذخائر.
۵. آقای نیا، حسین و عالمی طامه، محمد مهدی، (۱۳۹۰)، «تأثیر رضایت پیشین مجنی علیه در سقوط قصاص و دیه»، فصلنامه حقوق اسلامی، سال هشتم، شماره ۲۹، ص ۱۱۱-۱۳۱.
۶. بیهقی، علی، (بی تا)، سنن بیهقی، ج ۸، بیروت: دارصار.
۷. الحسینی الدمشقی، علاء الدین محمد، (بی تا)، قره عین الاخیار لتکملة رد المختار علی «الدر المختار شرح تنویر الابصار»، بیروت: دارالفکر.
۸. حسینی شیرازی، سید محمد، (۱۴۰۹)، الفقه، بیروت: دارالعلوم.
۹. حلی، جعفر بن حسن، (۱۳۷۴)، حقوق کیفری اسلام، (ترجمه: ابوالحسن محمدی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۰. خوبی، ابوالقاسم، (بی تا)، مبانی تکمله المنهاج، قم: مؤسس احیای آثار امام خوبی.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، مفردات الفاظ القرآن، قم: دارالقلم.
۱۲. الرافعی القزوینی، عبدالکریم، (۱۴۱۷)، العزیز شرح الوجیز المعروف بالشرح الکبیر، (محقق: علی محمد عوض و عادل احمد عبدالموجود)، بیروت: دارالکتب علمیه.
۱۳. زید بن عبدالکریم، بن علی بن زید، (۱۴۱۰)، العفو عن العقوبه فی الفقه الاسلامی، ریاض: دارالاصمه.



۱۴. سبحانی تبریزی، جعفر، (بی تا)، احکام القصاص فی الشریعه الاسلامیه الغراء، قم: موسسه امام صادق.
۱۵. سرخسی، ابوبکر محمد بن احمد، (بی تا)، المبسوط، بیروت: دارالمعرفه.
۱۶. سمیعی زفرقندی، زهرا و توجهی، عبدالعلی، (۱۳۹۹)، «امکان سنجی فقهی - حقوقی نقل اختیاری حق قصاص»، فصلنامه فقه و مبانی حقوق اسلامی، سال ۵۳، شماره دوم، ص ۳۱۷-۳۳۳.
۱۷. سند بحرانی، محمد، (۱۴۲۸)، فقه المصارف و النقود، قم: مکتبه الفدک.
۱۸. السیوری، جمال الدین مقداد بن عبدالله، (۱۴۰۴)، النتیج الرائع لمختصر الشرائع، قم: مکتبه آیت الله مرعشی.
۱۹. شریینی، محمد الخطیب، (۱۳۷۳)، مغتی المحتاج، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۰. شهید ثانی، زین الدین، (۱۳۹۹)، مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام، قم: بصیرتی.
۲۱. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۳۷۰)، حاشیه المکاسب، قم: موسسه اسماعیلیان.
۲۲. طباطبایی، علی بن محمد بن علی، (۱۳۷۰)، ریاض المسائل، بیروت: دارالهادی.
۲۳. عشوری، مریم، موشناموند، محسن، (۱۳۹۵)، «قصاص نفس در اسلام و ابعاد تربیتی آن»، فصلنامه معرفت، شماره ۲۲۸، ص ۴۳-۵۲.
۲۴. غنوی، امیر، (۱۳۹۷)، «قصاص در ترازی حق و اخلاق»، فصلنامه قرآن، فقه و حقوق اسلامی، سال پنجم، شماره ۹، ص ۷-۴۰.
۲۵. فاضل لنگرانی، محمد، (۱۴۲۱)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله (کتاب القصاص)، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
۲۶. الفراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۴)، کتاب العین، قم: نشر اسوه.
۲۷. القرطبی، محمد بن احمد، (۱۴۲۵)، بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، قاهره: دارالحدیث.
۲۸. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۹۶۵)، الجامع الاحکام القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.



۲۹. کاسانی، ابی بکرین مسعود، (۱۴۰۹)، *بدايع الصنایع فی ترتیب الشرایع*، پیشاور: مکتبه الحیبیه.
۳۰. المرغینانی، برهان الدین علی بن ابی بکر، (بی تا)، *الهدایه فی شرح بدایه المبتدی*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۱. مودود الموصلی، عبدالله، (بی تا)، *الاختیار لتعلیل المختار*، بیروت: دارالمعرفه.
۳۲. نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۷)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۳. نوری، حمید رضا، (۱۳۹۴)، «بررسی آیات قصاص و وجوه حیات بخش آن در قرآن»، فصلنامه مطالعات تفسیری، سال ششم، شماره ۲۱، ص ۷-۲۸.